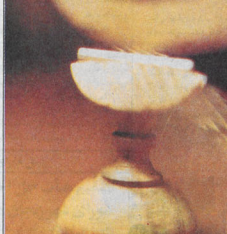

## موسیقی

### فیلمی در باره واقعه کربلا

فیلم کوتاه «خاتون» تازه‌ترین ساخته فیلمساز جوان کشور «آرزو برادران ابراهیمی» که نگاهی به واقعه کربلا است آماده نمایش شد.

این فیلم بابیان فرمالیستی سعی در به تصویرکشیدن استحاله تدریجی دختر خردسالی را در واقعه کربلا دارد که در یک ظهرعاشورا اتفاق می افتد.

طراحی باند صدای خاتون را محسن روشن انجام داده و محمدرضا علیقلی حدود ده دقیقه برای این فیلم موسیقی نوشته است.

برادران ابراهیمی فیلم «خاتون» را در قطع ۳۵میلی متری برای ۱۳ دقیقه آماده نمایش ساخته است.

### دریچه هنر منتشر شد

شماره اول دریچه هنر، اولین فصلنامه هنری استان قزوین، با تاریخ شهریور ماه ۱۳۷۹ در ۶۸ صفحه قطع مجله‌ای و به قیمت ۳۰۰ تومان منتشر شد.

در این نشریه که صاحب امتیاز آن اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قزوین است، آثاری درزمینه هنرهای تجسمی، نمایش، موسیقی، خوشنویسی، سینما، ادبیات داستانی و شعر به چاپ رسیده است.

قالب، شکل ظاهری، تصاویر و صفحه‌آرایی مجله، بسیار وزین و قابل توجه است و در صفحات مختلف آن ذوق هنری به خوبی به کار گرفته شده است. افزون براین معرفی هنرمندان محلی استان قزوین در قسمتهای گوناگون نشریه و نیز چاپ آثار تجسمی برخی هنرمندان (نمونه خطها، تابلوهای نقاشی و . . . ) از دیگر ویژگی های مثبت دریچه هنر است.

---

نگاهی به فعالیتهای هنری حبیب سماعی، نوازنده سنتور

# آوخ که شمع بزم محبت حبیب مرد

حبیب سماعی یکی از نوازندگان رمزآشنای سنتور بود. او در سال ۱۲۸۰ شمسی در تهران چشم برجهان گشود. پدرش سماع حضور از موسیقیدانهای دوره ناصرالدین شاه بود. او را مردی با ایمان و ورزشکاری پاکدل نوشته‌اند. سماع حضور از درویش های پاک باخته نعمت‌الهی پور بود که در پاکی ایمان و صدق دل مشهور بودند. زیور سلطان معروف به عندلیب السلطنه خواهر سماع حضور نیز در زدن سنتور دست داشت و خوش آواز می خواند. می گویند سماع حضور، موسیقی را مایه تزکیه نفس می دانست و هر وقت می خواسته دست به ساز بزند، پیشاپیش وضو می گرفت. حضور قلب پیدا می کرد و سپس برای دل خود ساز می‌زد و به قدری در خود فرو می‌رفت که همه حاضران مجلس را فراموش می کرد. او به این هم کفایت نکرد و دست آخر در اواخر عمر، ساز را کنار گذاشت و با خانواده خود و بنه کن به مشهد رفت و در جوار امام رضا معتکف شد.

حبیب زیردست چنین پدری تربیت یافت. از همان دوران ۴ و ۵ سالگی همراه ساز پدر ضرب می گرفت. بدین ترتیب بامقدمات موسیقی و شناخت نت آشنایی پیدا کرد. سپس سنتور را از پدر به خوبی یاد گرفت. طوری که در ۱۳ و ۱۴ سالگی ساز حبیب شنیدن داشت.

حبیب سماعی مدتی در مدرسه موزیک به تحصیل پرداخت، امادوره کامل را پیش پدر گذراند. حبیب پس از بزرگ شدن به خدمت در ارتش علاقه‌مند شد. او با این که در موسیقی شهرت پیدا کرده بود و می‌توانست راه خود را از این طریق در زندگی مشخص کند، اما همچنان به ارتش وفادار ماندو خدمت در نظام را بر همه چیز ترجیح داد. شاید روح ناآرام حبیب او را به این سمت وسوی کشانده بود. او حین خدمت به شهرهای دیگر ایران سفر کرد و نادیدنیهای بسیار دید، اما همچنان به ساز و دنیای موسیقی خود سخت دل‌بسته بود. سازش همیشه همراهش بود. در خدمت نیز جز نشان دادن هنر خود از او چیزی نمی خواستند. در اثر تمرینهای ممتد و استعداد خارق‌العاده در موسیقی گل کرد وبه بار نشست و به شهرتی بی‌مانند دست یافت. سماعی به جز ضرب و سنتور در نواختن سه تار و ارگ نیزدستی به هم رساند و شهرتی پیدا کرد.

حبیب سماعی پس از مدتی به تهران آمد. به روایت دکتر ساسان سپنتا او با خواننده‌ای به نام پروانه آشنا شد و صفحه‌هایی با او پر کرد که سبب شهرت وی شد. حبیب سماعی در تهران به راهنمایی ابوالحسن خان صبا کلاس موسیقی دایر کرد. اما کلاس درس او به سبب رفتار خشن و خوی تند حبیب نگرفت. هنرجویان کلاس درس حبیب را نمی‌توانستند تحمل کنند و درنتیجه کلاس به تعطیلی کشیده شد.

فقط سه نفر را نام برده‌اند که تحمل کلاس او را آوردند و به جایی رسیدند و استاد بحق، آنها را شاگرد خود می دانست و آنها عبارتند از: مهندس قباد ظفر، مرتضی عبدالرسولی که در سال ۱۳۷۳ شمسی درگذشت ونورعلی برومند که او هم در سال ۱۳۵۵ شمسی به ابدیت پیوست.

اگرچه طلیعه کامران، مهدی ناظمی و حسین صبا را که در ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۳۹ شمسی به بیماری مغز درگذشت را نیز از شاگردان حبیب سماعی نوشته‌اند.

لازم به یادآوری است که حبیب یک سال نیز در مشهد با اصغر بهاری(درگذشت ۲۰ خرداد سال ۱۳۷۴ ش، نوازنده معروف کمانچه) کلاس آموزش موسیقی دایر کرده بود.

در سال ۱۳۱۹ شمسی که رادیو تأسیس شد، حبیب و گروهش به رادیو دعوت شدند. او نخستین برنامه خود را با همکاری قمرالملوک وزیری- که درسال ۱۳۳۸ شمسی در منزل یکی از بستگانش در شمیران درگذشت- و تاج اصفهانی (فوت ۱۳۶۰ ش) آغاز کرد.

دکتر سپنتا می گوید: «سال ۱۳۲۰ من معاون اداره موسیقی بودم. علاوه بر دوستی از جنبه اداری هم با حبیب سروکارداشتم. روزی از او خواستم که اگر موافقت کنی به وزارت فرهنگ و هنر انتقالت دهم.»

حبیب ابتدا پیشنهاد را قبول کرد و کلاس آموزش موسیقی دایر شد، اما به زودی پشیمان شد و ترجیح داد که همچنان در ارتش بماند. حبیب به گردآوری آثار خود هرگز علاقه نشان نداد. به همین سبب هم کار قابل توجهی از این نوازنده زبردست برجای نمانده است. بعدها صبا ردیف سماعی را چنانچه عبدالرسولی نواخته بود، به خط موسیقی نوشت و آن را با دشواریهای فراوان چاپ کرد تا یادگاری از حبیب باشد.

بی سبب نیست که شهریار رفیق حبیب در غزلی می گوید:

**صدای سوز دل شهریار و ساز حبیب/ چه دولتی است به زندانیان خاک نصیب.**

روح‌الله خالقی می گوید: «وقتی در سال ۱۳۲۱ معاون اداره موسیقی کشور بودم، آهنگساز نامی شوروی لئون کیپر به تهران آمد و با شرکت استادان وهنرجویان هنرستان موسیقی کنسرتی داد. لئون اظهار علاقه بسیار به شنیدن سازهای ایرانی کرد، ولی چون فرصت نداشت، توفیق زیادی نیافت. اما در سفر دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۳، ارکستر موسیقی ملی برای اولین بار کنسرتی داد که لئون کیپر حضور داشت. در دومین کنسرت حبیب سماعی سنتور می‌زد. روز بعد لئون به اداره موسیقی آمد که مجذوب هنر او شده بود.»

حبیب-این هنرمند بی‌بدیل- به سبب ولخرجی های بی‌مورد وگرفتاریهای غیرعادی شخصی همیشه مشکل مالی داشت. از رادیو تقاضای حقوق بیشتری می‌کرد. اداره رادیو نیز با توجه به معیارهای اداری نمی‌توانست او را بحق تأمین کند. دست آخر حبیب رادیو را برای همیشه ترک کرد و دوستداران خود را بی‌نصیب گذاشت.

حبیب سماعی یک ناراضی و بدبین طبیعی بود، همیشه از همه کس و همه جا گله‌مند بود و از این که قدر هنر او رانمی‌دانند، همیشه زبان به شکوه و شکایت باز می‌کرد. اگر چه دوستان هنرمند و هنرشناس پاس حرمت او را داشتند، اما این کارها او را راضی نمی کرد.

حبیب سماعی به هنر خود ایمان داشت، جز خودکسی را قبول نداشت. در نشست های دوستانه و مهمانیها بیش از یک بار دست به ساز نمی‌برد و همان یک بار همه حاضران را شیفته و مفتون می کرد. چون او در ساز زدن واقعاً غوغا می‌کرد، این غرور و نوعی لاابالی گری در زندگی دید بخصوصی به او داده بود.

شاید همین روحیه پریشان به او اجازه گردآوری آثار خود را نمی داد.

به گفته دکتر سپنتا: حبیب در آغاز تشکیل انجمن موسیقی ملی در کنسرت‌های آن شرکت می کردو در حقیقت بر رونق کنسرتها افزوده بود، اما گرفتاریهای روحی از او دست‌بردار نبود و روزبه‌روز هم بدتر می‌شد.

به صلاحدید دوستان و کسانی که حبیب را می شناختند، حبیب برای تسکین این ناراحتی‌ها به عتبات سفر کرد. پس از بازگشت ساز را برای همیشه زمین گذاشت و در حقیقت همان کار پدر را به گونه‌ای دیگر تکرار کرد، اما این کارها مشکل روحی او را حل نکرد.

حبیب به جز گرفتاریهای مالی و ناراحتی های ناشی از شب زنده‌داریها داغ فرزندی به نام نینا را نیز دید، این درد و داغ دیگر التیام‌پذیر نبود. شب و روز حبیب در بی‌قراری می گذشت و همیشه می گفت: «من هم به زودی به دنبال او خواهم رفت.»

می گویند: «درجشن هزاره فردوسی که از ۱۲ تا ۱۶ مهر ماه سال ۱۳۱۳ شمسی به همت انجمن آثار ملی برپا گردیده بود، بسیاری از هنرمندان کشور از شاعر و نویسنده و موسیقیدان در آن برنامه شرکت کردند که ازجمله حبیب سماعی بود. حبیب در این برنامه که به خواست دل خودساز می‌زد، سنگ تمام گذاشت وحاضران را به تحسین و تعجب واداشت که از جمله حاضرین، هرمان هسه شاعر و نویسنده معروف آلمانی و به‌وجود آورنده کتابهای گرگ بیابان وسیذارتا بود که گفته بود: «موسیقی ایرانی همان طور که منشأ موسیقی مشرق زمین است، باید روزی موجب افتخارایران باشد و این همان روزی است که موسیقی ایرانی جایگزین موسیقی عالم می شود.»

حبیب علاوه بر نوازندگی، آوازی گرم، صمیمی و دلنشین نیز داشته است، او نخستین برنامه‌اش را یک سال بعد از تأسیس رادیودر اسفند ماه در دستگاه شور در رادیو ایران اجرا کرد که سخت مورد پسند اهل دل قرار گرفت. متأسفانه حبیب برنامه‌های دیگری ازاین دست، دیگر اجرا نکرد واگر هم اجرا کرد، از مجالس خصوصی تجاوز نکرد.

گفتیم حبیب سماعی هنرمندی بدبین و ناراضی بود. از روزگار ومردم آن گله‌ها داشت. ازبخت بد خود پیوسته شکایت می کرد، بدین ترتیب وجود نحیف و لاغر او هر لحظه به نابودی کشیده می شد که به گفته دکترهای معالج، عضوی ازاعضای بدن حبیب سالم نمانده بود.

او یک سال پیش از مرگ در اثر سرماخوردگی به ذات‌الریه مبتلا شد و در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۲۵ ش در مرز ۴۴ سالگی که می توانست دوران شکوفایی هنرش باشد، در تهران درگذشت.

حبیب یک نظامی بود. جنازه‌اش همراه موزیک نظامی که آهنگ عزا می‌نواخت به گفته دکتر سپنتا از خیابان ژاله به سمت گورستان حرکت داده شد تا درکنار فرزند خردسالش در گورستان ظهیرالدوله (مجمع شاعران و هنرمندان کشور) آرام گیرد.

گویا خبر را صبا به شهریار داده بود:

**آوخ که صبا مرگ تو را دوش صلا زد**
**فریاد از آن صوت وصلایی که صبا زد**

و شهریار در غزلی دیگر گفت:

**سنتور شد یتیم به داغ حبیب خویش**
**بیمار شد ترانه به مرگ طبیب خویش**
**ساز صبا به ماتم سنتور می گریست**
**آری هنر عزیز بدارد رقیب خویش**

این هنرمند بدقلق که در طول عمر کوتاهش باهیچ کس سر سازگاری نداشت، چگونه دل از شاعرشیرین سخن شهریار ربوده بود که حدیثی دیگر است وحکایتی سر به مهر. درغزلی دیگر شهریار می گوید:

**آوخ که شمع بزم محبت حبیب مرد**
**پروانه را بلاکش شبهای تار کرد**

**عباس مهیار**

---

## فرم و محتوا

**الف- نجوا**

چند سالی است که در اعیاد ائمه معصومین و بزرگان دین، برخی از خوانندگان و ذکر مصیبت گویان اهل بیت، که در مراسم شهادت یا درگذشت آن بزرگان نوحه‌سرایی می کنند و الحق که صداهای پخته و پرورده و سوزناکی در میان همین گروه از خوانندگان یافت می‌شود، در مراسم اعیاد نیز به خواندن می‌پردازند. تفاوت این خواندن با آن خواندن در آن است که در اینجا حاضران در جلسه و همراه‌کنندگان با زدن دست و کف به همراهی خواننده می‌پردازند تا فضای نشاط آوری ایجاد شود.

اما نگاهی به ملودیهایی که در آوازها و یا قطعات ضربی آوازی آنها استفاده می‌شود، نشان می‌دهد که همین ملودیها در مراسم عزاداری هم به کار می‌روند. در واقع تفاوت عمده میان خوانندگان عزاداری با خوانندگان اعیاد، در شعر نهفته است و نه در ملودی و البته صداوسیما نیز این مراسمها را به صورت مستقیم و از چند شبکه پخش می‌کند. غرض از این سخن، تعریض و جسارت به خوانندگان یا شنوندگان و شرکت‌کنندگان این گونه مراسم نبوده و نیست، چراکه مهم احساس شادی و مسرتی است که یک شرکت‌کننده از این مراسم به دست می‌آورد و تا زمانی که این‌گونه مراسم شنونده و خواستار دارد، بایدبه نیاز آنها پاسخ گفت و حتی برگزاری این مراسم را که سهمی در پرکردن سالم اوقات فراغت دارد، تشویق نمود؛ اما نکته‌ای را به مسئولان صداوسیمامی توان گوشزد کرد و آن اینکه اگر این مراسم به صورت مستقیم پخش می‌شود، چرا مراسم اجرای موسیقی که در تالارهای بزرگ تهران و از سوی فرهیخته‌ترین هنرمندان این مرز و بوم به روی صحنه می‌رود و اتفاقاً در وصف برخی از بزرگان دین هم اشعار و نغمه‌هایی سروده و اجرا می‌شود، هیچ اثر و خبری بر پرده تلویزیون نقش نمی‌بندد. طبیعی است که تلویزیون برای تمامی مردم ایران است، همچنان که از جیب این مردم و قبوض برق آنها، ساخت و تولید برخی از برنامه‌ها، تداوم می‌یابد، این انتظار طبیعی هم وجود دارد که نیازهای سایر مخاطبان هم در نظر گرفته شود.